



نگرش‌ها و گرایش‌های اقتصادی

در ایران امروز

علیرضا علوی تبار

متفاوت بر مبنای ریشه‌های متفاوت امکانپذیر گردد. پس از دستیابی به یک "چارچوب مفهومی" برخوردار از استحکام نظری و منطقی، می‌توان گام دوم را که بهره‌گیری از این چارچوب برای درک و تبیین واقعیت‌هاست برداشت. در این جا با طیف‌هایی مواجه خواهیم شد که گاه همپوشانی دارند و چندان از یکدیگر متمایز نشده‌اند. اما چارچوب مفهومی به ما کمک می‌کند مواضع دو سر طیف و جریان‌های میانی را از یکدیگر تشخیص دهیم و از سردرگمی ناشی از درهم‌آمیختگی نجات یابیم.

ما نیز در بررسی نگرش‌ها و گرایش‌های اقتصادی در ایران امروز، همین مسیر را طی خواهیم کرد. نخست به طراحی یک چارچوب مفهومی می‌پردازیم و آن گاه می‌کوشیم این چارچوب را برای درک واقعیت‌های موجود به کار گیریم.

ساختن چارچوب مفهومی نیازمند "طبقه‌بندی" است و طبقه‌بندی نیازمند مشخص کردن "ملاک و معیار" طبقه‌بندی. بنابراین مهم‌ترین پرسشی که باید به آن پاسخ گفته این است که چه معیار و ملاکی برای طبقه‌بندی گرایش‌ها و نگرش‌های اقتصادی پیشنهاد می‌شود؟ اما قبل از پاسخ دادن به این پرسش، لازم است برای خود روشن سازیم که آنچه قرار است ذیل عنوان "نگرش‌ها و گرایش‌های اقتصادی" مورد بررسی قرار گیرد، چه ماهیت و سرشتی دارد؟ به طور خلاصه می‌توان گفت آندیشین در مورد موضوعات اقتصادی به پیدایش سه گونه آندیشه اقتصادی می‌انجامد. گروه نخست را می‌توان آندیشه‌های توصیفی-تبیینی نامید. حاصل این گونه آندیشه‌ها، توصیف واقعیت‌ها در قالب مجموعه‌ای از گزاره‌های بیان‌کننده "هست" و "نیست" است. به علاوه این گونه آندیشه‌ها "چرایی‌ها" و "چگونگی‌ها" را نیز توضیح می‌دهند. گروه دوم را می‌توان آندیشه‌های ارزشی-هنجاری

اگر از صاحب‌نظران اقتصادی و جریان‌ها و گروه‌های سیاسی خواسته شود دیدگاه‌های خود را در زمینه مهم‌ترین مشکلات اقتصادی کشور، ریشه‌ها و علل پیدایش و احیاناً پایداری این مشکلات و مهم‌ترین معیارهای داوری ارزشی در مورد وضع موجود و راه‌حل‌های پیشنهادی خویش برای مشکلات اقتصادی کشور به صراحت بیان کنند و آن گاه با حذف ابعاد تبلیغی این اظهارنظرها، آن‌ها را مرتب نمایند، به طور حتم مجموعه‌های متفاوتی به دست می‌آید. این واقعیتی است که بسیاری از افراد و گروه‌ها به وجه تمایز خویش با دیگران آگاهی ندارند یا قادر به صورت‌بندی منطقی تمایزها و تفاوت‌ها نیستند، اما این وضعیت ذهنی را نباید به معنای فقدان نگرش‌ها و گرایش‌های مختلف اقتصادی تلقی کرد.

ضعف در "تئوریه‌پردازی" و فقدان "مطالعات مقایسه‌ای" موجب می‌شود اغلب دیدگاه‌ها و گرایش‌های اقتصادی موجود، در هم آمیخته و ترکیبی ارائه شوند و تشخیص شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها از یکدیگر دشوار گردد. از سوی دیگر، نمی‌توان بدون نوعی "طبقه‌بندی"، از مجموعه درهم‌آمیخته موجود یک چارچوب مفهومی استخراج کرد و مبنایی برای تحلیل و ارزیابی روشمند ساخت. برای غلبه بر این دو مشکل، ضروری است دو گام مرتبط و در عین حال متمایز از یکدیگر برداشته شود. در گام نخست باید به دنبال ساختن یک "چارچوب مفهومی" بود. برای ساختن این چارچوب در شرایطی که پدیده‌ها و دیدگاه‌ها درهم‌آمیخته و غیرمتمایزند بهره‌گیری از روش ماکس وبر و ساختن "نوع مثالی" گامی است راهگشا. نوع مثالی اگر چه از واقعیت الهام گرفته شده، اما انمکاس دقیق همه واقعیت مشاهده شده نیست، بلکه بر بعضی جنبه‌های واقعیت تأکید بیشتری شده و واقعیت‌ها به گونه‌ای نمایش داده می‌شوند که درک تمایز آن‌ها آسان‌تر باشد و تحلیل وقایع

نامید. اندیشه‌هایی که می‌کوشند روشن کنند "چه باید کرد" و چه "نباید کرد" و چه اقدامی "ثابته" است و چه اقدامی "ناشایسته". گروه سوم اندیشه‌های تجویزی-تدبیری‌اند. این گروه حاصل همکاری دو نوع اندیشه دیگر به شمار می‌روند و به ما می‌گویند که چگونه درباره مشکلات "چاره‌اندیشی" کنیم و برای رسیدن به مطلوب‌ها "راه‌حل" بیابیم. این سه گونه از اندیشه، اگر چه مرتبطند اما در بحث نظری و منطقی باید از یکدیگر تفکیک شوند و با معیارهای خاص خویش ارزیابی گردند، اگرچه در واقعیت در هم آمیخته و در هم تنیده‌اند. گرایش‌ها و نگرش‌های اقتصادی مجموعه‌ای است که انواع اندیشه‌هایی را که گاه چندان نیز از یکدیگر متمایز نیستند، در برمی‌گیرد. از این رو در بررسی آن‌ها باید انتظار برخورد با هر سه نوع اندیشه را داشت؛ در نتیجه نمی‌توان به ارائه یک ملاک و معیار برای طبقه‌بندی بسنده کرد. بلکه به مجموعه‌ای از معیارها احتیاج داریم که هر کدام به طبقه‌بندی یک گروه از اندیشه‌ها یاری رسانند. اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن بگوییم، گرایش‌ها و نگرش‌های اقتصادی، حتی آن‌جا که از توصیف و تبیین سخن می‌گویند، از جنس "ایدئولوژی" هستند با همه مشخصاتی که از ایدئولوژی در ذهن داریم، بدون آن‌که در این مورد وارد بحث‌های تفصیلی شویم، به معیارها و ملاک‌ها می‌پردازیم.

با استقرار در میان مباحث اقتصادی جاری در جامعه و توجه به مباحث مطرح شده در محافل آموزشگاهی در مورد اندیشه‌های اقتصادی، می‌توان معیارها و ملاک‌های زیر را برای طبقه‌بندی نگرش‌ها و گرایش‌های مختلف پیشنهاد کرد.

۱. مالکیت عوامل تولید

در یک طبقه‌بندی کلی می‌توان گفت در برابر هر نظام اقتصادی، سه گزینه برای انتخاب در زمینه مالکیت عوامل تولید (حق بهره‌گیری، حق استفاده از فواید حق مصرف و...) وجود دارد: مالکیت خصوصی (مالکیت اشخاص حقیقی یا حقوقی بر عوامل تولید)، مالکیت دولتی یا حکومتی و مالکیت مختلط. تا آن‌جا که اطلاعات موجود نشان می‌دهند در جهان هیچ نظامی که در آن تنها یک نوع مالکیت عوامل تولید دیده شود، وجود ندارد و در عمل، همه اقتصادها از نظر مالکیت عوامل تولید اقتصادی مختلط هستند. اما در اغلب نظام‌های اقتصادی، ایدئولوژی مسلط یک نوع از مالکیت را "اصل" و "مبنا" فرض می‌کند و نوع دیگر را از روی اضطرار و اجبار می‌پذیرد. البته می‌توان نشان داد که برخی از ایدئولوژی‌های اقتصادی نیز مالکیت مختلط را بهترین انتخاب (و نه ممکن‌ترین) می‌دانند. بنا بر آنچه گفته شد، "بهترین شکل مالکیت عوامل تولید" از دیدگاه یک فرد یا جریان، یکی از معیارها و ملاک‌های اصلی جداسازی نگرش‌ها و گرایش‌های اقتصادی از یکدیگر است.

۲. سازوکار تخصیص منابع و هماهنگی

در هر نظام اقتصادی، فرایندهای اقتصادی و تصمیم‌گیری‌های آن از طریق سازوکاری محوری هماهنگ می‌شوند. از طریق همین سازوکار است که مسائل اساسی‌ای که یک اقتصاد با آن‌ها مواجه است (چه چیز و به چه مقدار تولید شود؟ چگونه توزیع شود؟ پویایی و انطباق‌پذیری اقتصاد چگونه تامین گردد؟) در عمل حل می‌شوند و پاسخ خویش را می‌یابند. در جوامع سنتی و پیشامدرن، سازوکار تخصیص منابع و سازوکار تنظیم‌کننده رفتارها و تصمیم‌گیری‌ها، "سنت" بوده است؛ مجموعه‌ای از پیش‌داده شده که هیچ کس در درستی‌اش شک نمی‌کند و عمل کردن بر مبنای آن بدون

استدلال و همانند روال همیشگی و طبیعی صورت می‌پذیرد. اما در جوامع مدرن یا در تماس و ارتباط با جوامع مدرن، سازوکارهای تازه‌ای جایگزین سازوکار هماهنگ‌کننده سنت می‌شوند. "سازوکار بازار" یکی از مشهورترین این سازوکارهاست. سازوکار بازار یعنی سپردن امور به دست عرضه‌کنندگان و تقاضاکنندگانی که بر مبنای منافع و امکانات خویش و در محیطی رقابتی تصمیم‌گیری و عمل می‌کنند. تصمیم‌گیرندگانی که اگر چه هیچ کدام به تنهایی وضعیت بازار را نمی‌سازند، اما هر کدام در تعامل با دیگری، نقش خویش را ایفا می‌کنند. "سازوکار برنامه‌ریزی دستوری مرکزی"، سازوکار مدرن دیگر تخصیص منابع است. در این سازوکار گروه (جمع) برای حل همه مسائل مبتلا به تصمیم می‌گیرد و همه فعالان منفرد اقتصادی را به اجرای فرامین خویش وادار می‌کند. تصمیم‌گیرندگان مرکزی با معیارها و بر اساس تحلیل‌ها و ارزش‌های خویش، آگاهانه و طراحی شده به تخصیص منابع و هماهنگ‌سازی اقدام می‌کنند. قاعدتاً "سازوکار مختلط" نیز جای خود را خواهد داشت به این معنا که تخصیص منابع و هماهنگی در مورد برخی از اقلام و برخی بازارها را به "سازوکار بازار" بسپاریم و در سایر موارد به "سازوکار برنامه‌ریزی دستوری مرکزی" مجال عمل بدهیم. سازوکار مختلط، نوعی همزیستی سازوکارها را ترویج و تبلیغ می‌کند. البته همه اقتصادهای واقعا موجود بر سازوکار مختلط تخصیص منابع متکی هستند اما هر کدام تنها یکی از این سازوکارها را قابل قبول‌ترین سازوکار می‌دانند و دیگری را تنها از سر اضطرار و ناچار می‌پذیرند. در این‌جا نیز می‌توان کسانی را یافت که سازوکار مختلط را هم بهترین و هم ممکن‌ترین سازوکار می‌دانند.

۳. بنیان‌ها و جهت‌گیری حقوقی

هر گرایش اقتصادی، خود را پایبند به مجموعه‌ای از حقوق انسان‌ها معرفی می‌کند و می‌کوشد خط‌مشی‌های پیشنهادی خود را با استناد به این مجموعه حقوقی موجه سازد. اما از حقوق انسان‌ها - یا به تعبیری حقوق شهروندان - طبقه‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است که وقوف بر آن‌ها، ما را در طبقه‌بندی گرایش‌های اقتصادی یاری می‌کند. یک طبقه‌بندی از آن‌تی. اچ. مارشال، جامعه‌شناس انگلیسی است و وی در سال ۱۹۳۹ ذیل عنوان "توسعه شهروندی" میان ابعاد مختلف شهروندی در غرب فرق گذاشته و نوعی سیر تکاملی برای بررسی این ابعاد ارائه کرده است. مارشال به ترتیب ابعاد مدنی شهروندی، سیاسی شهروندی و اجتماعی - اقتصادی شهروندی را از یکدیگر تفکیک کرده است. از نظر او سده هیجدهم میلادی دوران تلاش برای تحقق ابعاد مدنی شهروندی (آزادی بیان، اندیشه، مذهب، حق دسترسی به دادگستری بی‌طرف و سایر جنبه‌های فردی آزادی‌ها)، سده نوزدهم دوران تلاش برای تحقق جنبه سیاسی شهروندی (حق مشارکت شهروندان در اعمال قدرت سیاسی) و سده بیستم دوران ظهور مفهوم اجتماعی - اقتصادی شهروندی (تأمین حداقلی از آموزش، بهداشت، رفاه اقتصادی، تأمین به عنوان پیش‌شرط بهره‌گیری از مظاهر مدنی و سیاسی حقوق شهروندی) است.

اما دیوید بیتام طبقه‌بندی دیگری از حقوق بشر (شهروندان) دارد. او حقوق بشر را ذیل سه گروه (الف) حقوق مدنی و سیاسی، (ب) حقوق اقتصادی و اجتماعی و (پ) حقوق فرهنگی، طبقه‌بندی می‌کند. هر دیدگاه اقتصادی باید به روشنی مشخص کند که از حکومت‌ها رعایت و تضمین کدام گروه از حقوق را انتظار دارد. این انتظار کم و بیش محدوده وظایف و اختیارات حکومت را نیز مشخص می‌کند و حتی به یک معنا نوع آزادی مورد تأکید و توجه در نظام سیاسی و نظام تصمیم‌گیری را نیز مشخص می‌سازد. به طور مثال، اگر

جامعه‌ای علاوه بر حقوق مدنی - سیاسی، حقوق اقتصادی - اجتماعی را نیز برای شهروندان به رسمیت بشناسد و تامین آن را از وظایف حکومت بداند ناگزیر است برای حکومت نقش‌های ایجابی نیز تعریف کند. در حالی که رعایت حقوق مدنی و سیاسی بیشتر مستلزم خودداری حکومت از انجام برخی کارهاست، مقابله با فقر و محرومیت اجتماعی را جزء وظایف و صلاحیت‌های حکومت دانستن، به گسترش نقش‌ها و کارکردهای دولت می‌انجامد.

۴. جایگاه حکومت در اقتصاد

نگاهی اجمالی به تاریخ اندیشه نشان می‌دهد بشر برای درک منشاء ماهیت و کارکرد حکومت، دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی را پرورده و ارائه کرده است. در یک طبقه‌بندی عام، می‌توان دیدگاه‌های عمومی مطرح شده در مورد حکومت را به دو دسته تقسیم کرد: دیدگاه‌هایی که به حکومت به عنوان یک پدیده آندام‌وار نگاه می‌کنند و دیدگاه‌هایی که حکومت را پدیده‌ای ساختگی و ابزارگونه می‌بینند. در دیدگاه آندام‌وار، حکومت اندام پیچیده‌ای است که اولاً میان اجزای آن ارتباط داخلی برقرار است ثانیاً از درون رشد و توسعه می‌یابد و ثالثاً هدف و غایتی درونی دارد. در این دیدگاه، حکومت دارای غایتی والا تر از غایت جزئی و فردی است و ادامه تکامل خانواده و جامعه به شمار می‌رود. در دیدگاه ابزاری، حکومت محصول عمل ارادی انسان است ابزاری است که انسان‌ها آن را برای رسیدن به هدف خاصی ساخته‌اند. حکومت چیزی را تامین می‌کند که طبیعت تامین نکرده است و آن صلح، امنیت و آزادی مدنی است. از این رو حکومت برای انسان وجود دارد نه انسان برای حکومت. در درون هر یک از این دو دیدگاه عمومی در مورد حکومت می‌توان طیف وسیعی از نظریه‌ها را شناسایی کرد.

از دید طرفداران نگاه آندام‌وار به حکومت محدود کردن قدرت حکومت بی‌معناست آن هم توسط عناصری بیرون از اجزای خودش. بنابراین قدرت حکومت مطلقه است و تمامت خواهد؛ به گونه‌ای که تمام اجزای زندگی فرد می‌تواند و باید در مهار و تحت نظارت حکومتی باشد که ادامه تکامل فرد و خانواده به شمار می‌رود. اما در نگاه ابزارانگاره به حکومت نیز می‌توان از حکومت مطلقه سخن گفت. توضیح آن که طرفداران محدود و مسئول بودن قدرت حکومت از دو گونه یا دو جنبه از محدودیت سخن می‌گویند: الف) محدودیت اختیارات حکومت، ب) محدودیت کارکردهای حکومت. می‌توان حکومتی را فرض کرد که دارای کارکردها و نقش‌های محدود و از پیش مشخص شده‌ای باشد و ملاحظه دخالت در حوزه فعالیت‌های اقتصادی را نداشته باشد. اما در همان محدوده کارکردهای تعریف شده، از اختیاراتی کامل و نامحدود برخوردار باشد (مانند لویاتان هابز). در مقایسه می‌توان حکومتی را تعریف کرد که با وجود برخوردار بودن از نقش‌ها و کارکردهای متنوع، از نظر اختیارات مقید به قانون اساسی بوده و با تقسیم قوا، نوعی نظارت و مسئولیت قدرت را پذیرفته باشد. حکومتی که از نظر اختیارات و کارکردها نامحدود باشد، حکومت مطلقه است، حکومتی که از نظر کارکردها محدود باشد، حکومت حناقل (در برابر حکومت حاکم) است و حکومتی که از نظر اختیارات محدود باشد، حکومت مقید (در برابر حکومت فراقانونی) است. با توجه به این موارد، می‌توان از چهار نوع جایگاه حکومتی در عرصه اقتصاد سخن گفت: حکومت آندام‌وار و تمامت‌خواه، حکومت مطلقه، حکومت حناقل و حکومت مقید. حکومت در جوامع دارای گرایش لیبرالی، به سوی حکومت حناقل حرکت می‌کند و در جوامع سوسیال دموکرات و دارای حکومت رفاهی، به سوی حکومت مقید پیش می‌رود.

اندیشه‌های تمامت‌خواه (فاشیستی یا مارکسیستی) از حکومت آندام‌وار و تمامت‌خواه حمایت می‌کنند.

۵. معیار اصلی در ارزیابی خط‌مشی‌های اقتصادی

یک حکومت به طور دائم ناگزیر از انتخاب میان خط‌مشی‌ها (سیاست‌ها)ی اقتصادی است که برای حل مشکلات به او پیشنهاد می‌شود. به طور مشخص منظور از خط‌مشی‌های اقتصادی مجموعه دخالت‌ها و تدابیر مراکز اتخاذ تصمیم، بویژه دولت، برای تحقق هدف‌های اقتصادی معین با استفاده از حربه‌ها و ابزارهای تحت کنترل خود و با در نظر گرفتن امکانات، محدودیت‌ها و اجبارهای موجود است. در ذهن تصمیم‌گیرندگان، همیشه آرمان‌هایی وجود دارد که می‌کشند جامعه را به سوی آن‌ها هدایت کنند. این آرمان‌ها نوعی اولویت‌بندی به وجود می‌آورند که بر اساس آن، برخی اهداف ارزشمندتر از برخی دیگر ارزیابی می‌شوند. به علاوه این اولویت‌بندی‌ها، هنگامی که بخواهیم اقدام به خط‌مشی‌گذاری (شکل‌دهی خط‌مشی، اجرای خط‌مشی و ارزیابی خط‌مشی) کنیم، معیارها و ملاک‌هایی در اختیار ما قرار می‌دهند که با توجه به آن‌ها از میان گزینه‌های مختلف دست به انتخاب می‌زنیم. در نهایت و پس از اجرای خط‌مشی‌ها نیز با کمک همین معیارهای برگرفته از آرمان‌ها و اولویت‌هاست که به ارزیابی خط‌مشی‌های اجرا شده می‌پردازیم.

در متون و منابع نظری اقتصاد، معمولاً از سه معیار متفاوت برای ارزیابی خط‌مشی‌های اقتصادی سخن گفته می‌شود: معیار کارایی، معیار برابری و معیار امنیت یا آسودگی خاطر.

اقتصاددانان معمولاً از دو نوع کارایی سخن می‌گویند: کارایی فنی و کارایی تخصیصی. کارایی فنی به معنی انجام فعالیت‌های مورد نظر با استفاده از کمترین منابع ممکن، یا انجام بیشترین فعالیت‌های ممکن با استفاده از حجم مشخصی از منابع است. کارایی تخصیصی هم به هدایت منابع به سوی مصارفی با بیشترین بهره‌وری اطلاق می‌شود. مفهوم بهره‌وری نیز به نوبه خود، هم در برگیرنده کارایی به مفهوم محدود آن (انجام خوب کار) و هم اثربخشی (انجام کار خوب) است. گاه مهم‌ترین معیار ما برای ارزیابی خط‌مشی‌های اقتصادی، بررسی نتایج زمینه کارایی است.

معیار برابری به پیامدهای یک خط‌مشی در زمینه توزیع ثروت، درآمد اشتغال و فراغت مربوط می‌شود. اگر چه این معیار با نام برابری خوانده می‌شود، اما همیشه به طور ضمنی بر مفاهیمی از عدالت و انصاف نیز دلالت می‌کند. در کنار دو معیار کارایی و برابری، می‌توان معیار امنیت و آسودگی خاطر را نیز در نظر گرفت. امنیت در این جا به معنای پیش‌آگاهی از این امر است که اوضاع و احوال یک فرد در آینده نزدیک دستخوش ناپسامانی نخواهد شد. صرف این پیش‌بینی و امنیت خاطر، حتی برای شخصی که ممکن است اوضاع و احوالش از جهات دیگر حسرت‌انگیز نباشد، بسیار ارزشمند است.

روشن است که اگر تامین هر سه معیار با یک خط‌مشی ممکن باشد، چنین خط‌مشی‌ای آرمانی و مطلوب خواهد بود. اما احتمالاً کمتر می‌توان چنین خط‌مشی‌ای در دنیای واقعی سراغ گرفت. نکته مهم این است که میان خط‌مشی‌های مختلف نوعی بده‌بستان وجود دارد و تامین یکی به بهای از دست دادن دیگری حاصل می‌شود. این جاست که ضرورت انتخاب پیش می‌آید و خط‌مشی‌گذار باید به روشنی مشخص کند که در صورت تعارض، کدام معیار را اولویت اول می‌داند و بر مبنای آن تصمیم‌گیری می‌کند. کم

و بیش می‌توان نوعی تناظر میان معیارها و گرایش‌های ایدئولوژیک یافت. گرایش‌های چپ ریشه نگر بیشتر بر معیار برابری تاکید دارند، در حالی که طرفداران حکومت‌های رفاهی و سوسیال دموکرات‌ها، معیار امنیت را نیز دارای اهمیتی ویژه تلقی می‌کنند. محافظه‌کاران نیز اغلب بر امنیت تاکید دارند. لیبرال‌ها و لیبرترین‌ها بیشتر بر معیار کارایی تاکید می‌کنند.

منابع نظری

همان‌طور که در ابتدا گفته شد، از لحاظ تحلیلی می‌توان سه گونه اندیشه اقتصادی را از یکدیگر جدا کرد: اندیشه‌های توصیفی-تبیینی، اندیشه‌های ارزشی-هنجاری و اندیشه‌های تجویزی-تدبیری.

مجموعه‌ای که در جامعه به عنوان نظرات اقتصادی پیشنهاد می‌شود، اغلب از جنس اندیشه‌های تجویزی و تدبیری است و می‌کوشد یکی از مسائل و مشکلات اقتصادی جامعه را با ارائه پیشنهادهایی حل کند. هر اندیشه تجویزی به طور صریح یا تلویحی حاوی دو جزء توصیفی-تدبیری و ارزشی-هنجاری است. به طور مثال، هنگامی که پیشنهاد می‌شود برای افزایش تولید گندم باید قیمت خرید تضمینی آن را افزایش داد، این پیشنهاد به طور تحلیلی بر دو مقدمه استوار است. نخست این که افزایش قیمت یک کالا منجر به افزایش تولید آن کالا می‌شود که از جنس اندیشه‌های توصیفی-تدبیری است؛ دوم این که افزایش تولید گندم پدیده خوبی است و باید برای تحقق آن کوشید که از جنس اندیشه‌های ارزشی-هنجاری است. منبع اندیشه‌های توصیفی-تبیینی در اقتصاد، نظریه‌های مطرح شده در علم اقتصاد و یا نظریه‌های شبه علمی است که در مباحث اقتصادی ارائه می‌شوند. در جامعه ما می‌توان اندیشه‌های توصیفی-تبیینی را در اندیشه فلاسفه (قبل از جدا شدن مباحث علوم تجربی از مباحث فلسفی) مشاهده کرد. به علاوه گاه با تکیه بر بینش‌های دینی نیز آرای مطرح می‌شود که از جنس توصیفی-تبیینی هستند. به طور مثال، این گزاره که پرداخت زکات موجب افزایش محصول می‌شود از این نوع است. منبع اندیشه‌های ارزشی-هنجاری ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌های اقتصادی و ادیان و شریع هستند. نکته مهم این است که بدون داشتن مجموعه‌ای از گزاره‌ها که تبیین‌کننده روابط علت و معلولی میان پدیده‌های اقتصادی در زندگی اجتماعی انسان‌ها باشند، ارائه تجویز و تدبیر برای اداره اقتصاد تیر انداختن در تاریکی است. البته می‌توان درباره این که چه نوع گزاره‌های توصیفی-تبیینی به درستی در خدمت دخل و تصرف در پدیده‌های اقتصادی قرار می‌گیرند، گفت‌وگو کرد. بسیاری مدعی‌اند گزاره‌های توصیفی-تبیینی دینی و متافیزیکی نمی‌توانند در خدمت تصرف در پدیده‌ها و ایجاد دگرگونی در آن‌ها قرار گیرند و نقش و کارکرد دیگری ایفا می‌کنند. از این دیدگاه تنها گزاره‌های علمی (علم تجربی) می‌توانند در خدمت چنین مقصودی قرار گیرند. بسیاری از دین‌شناسان امروزی بر این باورند که جمله رجوع کنید به اندیشه‌های آیت‌الله مطهری در مجموعه مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی. بدون آن که بخواهیم به مباحث دقیق و ظریف دین‌شناسانه و شناخت‌شناسانه مطرح در این رابطه وارد شویم، به استقرای مجموعه منابعی می‌پردازیم که به عنوان منابع نظری تمهید مقدمات توصیفی-تبیینی پیشنهادهای اقتصادی در جامعه امروز ما مورد استفاده قرار می‌گیرند. نخستین مجموعه مورد استفاده، «علم اقتصاد متعارف» است. علم اقتصاد متعارف متشکل از دو پایه و رکن نظری است که تحت عنوان اقتصاد خرد و اقتصاد کلان شناخته می‌شوند و بکارگیری مفاهیم و ابزارهای پرورده شده در این دو شاخه نظری، در سایر موارد برای تحلیل و بررسی

موضوعات و مباحث متنوع اقتصادی است.

اقتصاد خرد با وجود تحولات جزئی‌ای که در طول زمان پذیرفته است، هنوز تحت سیطره دیدگاه‌های نئوکلاسیکی قرار دارد. هم در میان اقتصاددانان و هم در سطح جهان، در کنار دیدگاه‌های نئوکلاسیکی نسبت به «بازار»، گاه دیدگاهی با عنوان «مکتب اتریشی» نیز طرح می‌شود. اگر چه مکتب اتریشی در مواردی به بازار و فرآیندهای آن نگاهی متفاوت دارد، اما هنوز در سطح پیشنهادها و الگوهای اقتصادی به ارائه پیشنهادها و الگوهای کاملاً متمایز از اقتصاد نئوکلاسیکی نپرداخته است.

در سطح اقتصاد کلان نیز مجموعه مباحثی مطرح می‌شود که اگر چه با دیدگاه‌های جان مینارد کینز شکل گرفته‌اند اما در طول زمان از زوایای مختلفی چون مکتب پولی، کلاسیک‌های جدید و دیدگاه‌های عرضه‌محور نیز مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته‌اند. به هر حال در مجموع دانشجویان علم اقتصاد می‌توانند از میان بحث‌ها و جدل‌ها یک جریان اصلی و غالب را تشخیص دهند و پیگیری کنند. گروهی از صاحب‌نظران اقتصادی در ایران، همین مجموعه متعارف علم اقتصاد (اقتصاد خرد و کلان و کاربردهای آن‌ها در زمینه‌های مختلف) را برای توصیف تبیین، تدبیر و تجویز کافی می‌دانند و با تاکید به «تک علمی بودن علم اقتصاد» بر وجود یک علم اقتصاد برای همه جوامع تاکید می‌کنند و تلاش‌های انجام گرفته برای ایجاد علم اقتصاد متناسب با جوامع توسعه‌نیافته را شکست خورده و مطرود می‌دانند. دومین دیدگاه در زمینه منابع نظری، متعلق به کسانی است که ضمن آن که علم اقتصاد متعارف را برای تحلیل و تبیین پدیده‌های جاری اقتصادی کافی می‌دانند، باور دارند که می‌توان بر مبنای همین علم اقتصاد متعارف خط‌مشی‌های مناسبی برای مقابله با مشکلات جاری و کوتاه‌مدت اقتصادی (چون تورم، بیکاری ناشی از عدم کفایت تقاضا، فقدان توازن پرداخت‌های خارجی و...) تجویز کرد، اما علم اقتصاد متعارف را برای تحلیل و تبیین پدیده‌های ساختاری و تاریخی اقتصادی کافی نمی‌دانند و معتقدند برای تحلیل همه پدیده‌های اقتصادی (چه جاری و چه ساختاری و تاریخی) باید از منابع نظری دیگری (چون اقتصاد سیاسی، اقتصاد توسعه نهادگرایی جدید و...) بهره‌مند شد. این منابع نظری تکمیلی گاه در راستای همان دیدگاه‌های اصلی علم اقتصاد متعارف قرار دارند و گاه از منابعی متفاوت و حتی متضاد استخراج می‌شوند.

سومین منبع نظری را باید سرمشق وابستگی و نومارکسیسم دانست. اگرچه سرمشق وابستگی با هدف توضیح و تبیین پدیده «توسعه‌نیافتگی» شکل گرفت و در صدد بود تا توضیح دهد که چگونه رابطه نابرابر و مبتنی بر سلطه میان کشورهای «مرکز» و «پیرامون» منجر به توسعه یافتگی و در مقابل، توسعه‌نیافتگی هر قطب می‌شوند اما به تدریج ناگزیر از ارائه تصویری از درون هر یک از این دو قطب نیز گردید. از این‌جا بود که به تدریج تلفیقی از نگاه وابستگی در سطح روابط بین‌الملل و انواع دیدگاه‌های جدید مارکسیستی در سطح داخلی جوامع شکل گرفت. کم‌نموده‌اند روشنفکران و فعالانی که در جامعه ما، نگاه وابستگی را با شورابه‌ای از مارکسیسم نمک‌سود کرده‌اند! البته در سطح جهانی نیز چنین تلفیق‌هایی دیده می‌شود. برگیری مفاهیمی چون نابرابری و سلطه در سطح جهانی به همراه ستیز طبقاتی و حکومت‌های ابزار طبقات حاکم برای تحلیل وضعیت کشور ما سابقه‌ای قابل توجه دارد. اگرچه فروپاشی بلوک شرق و طرح مباحث مربوط به جهانی شدن تا حدودی جلوه و نمود اجتماعی این گرایش‌ها را کم‌رنگ کرده، اما نمی‌توان آن‌ها را به طور کلی حذف شده پنداشت و نادیده گرفت.

در کنار این سه منبع نظری که همگی به فرهنگ مدرن متعلق هستند و در مجادله‌های عقل مدرن شکل گرفته‌اند، باید از دیدگاه‌های شبه علمی و ماقبل مدرن نیز به عنوان یکی از منابع نظری موجود یاد کرد. در مورد ماهیت این دیدگاه‌ها به دشواری می‌توان تصویر روشنی ارائه کرد. بخشی از این دیدگاه‌ها به منطقه معرفتی تعلق دارند که نه علم تجربی است و نه مابعدالطبیعه. نگاه اجتماعی برخی از فلاسفه قدیم به طور عمده به چنین حوزه‌ای از معرفت تعلق دارد. تلاش برای دستیابی به خصوصیات "ذاتی" پدیده‌های اجتماعی چون ثروت یا پول، متعلق به همین حوزه معرفتی است. گاه دیده می‌شود برخی از احکام شریعت مبنایی برای استخراج احکام تحلیلی-تبیینی قرار می‌گیرند. مثلاً اگر در شریعت گفته می‌شود "ریا موجب از میان رفتن برکت کسب و کار می‌شود"، این حکم شریعت نه به عنوان یک تجویز و دعوت به نوعی از زندگی، بلکه به عنوان نوعی تحلیل و تبیین در نظر گرفته می‌شود. به طور نمونه، ممکن است از این دعوت شریعت استنباط کنند که "حذف ریا موجب رونق اقتصادی می‌شود" و این قاعده را در هر شرایط و برای همه اقتصادها صادق بدانند. در این جا در صدد بحث از درستی این استنباط یا نادرستی آن و پیامدهای شناخت‌شناسانه‌اش نیستیم. تنها می‌خواهیم به وجود یک منبع واقعی نظریه اقتصادی در ایران اشاره کنیم. روشن است که این

دیدگاه‌ها پیامدهای تجویزی مشخصی خواهد داشت. به طور مثال اگر پذیرفته شود که "پول، ذاتاً مولد ارزش نیست"، آن گاه نمی‌توان توجیهی منطقی برای سود دادن به پس‌اندازها پیدا کرد. یا اگر پذیرفته شود "حذف بهره موجب تعالی اقتصاد می‌شود"، در هر شرایطی (حتی شرایط تورمی) از کاهش نرخ بهره و نزدیک شدن آن به صفر دفاع خواهد شد.

در مورد منابع نظری می‌توان از گرایش‌های التقاطی نیز سخن گفت؛ گرایش‌هایی که خود را به هیچ یک از منابع نظری پیش گفته مقید نمی‌کنند و بسته به نوع پرسش و نیاز عملی خود از همه این منابع بهره می‌گیرند. این که چنین کاری ممکن هست یا خیر و در صورت امکان نتیجه مناسب خواهد داشت یا نه، بحث دیگری است.

با توجه به معیارهای فوق و با توجه به مباحث اقتصادی مطرح شده در سی سال گذشته در کشور، می‌توان نگرش‌ها و گرایش‌های اقتصادی موجود را ذیل پنج "نوع مثالی" زیر و در قالب یک جدول نمایش داد:

۱. جمع‌گرایی رادیکال؛ ۲. فردگرایی طرفدار بازار آزاد؛ ۳. مردم‌سالاری اجتماعی؛ ۴. محافظه‌کاری سنت‌گرا؛ ۵. تمامت‌خواهی راست‌گرا.

پانوش

1. Security

دیدگاه‌ها جریان‌ها	مالکیت عوامل تولید	سازوکار تخصیص منابع و هماهنگی	بهره‌ها و جهت‌گیری‌های حقوقی	جایگاه حکومت در اقتصاد	معیار ارزیابی خط‌مشی‌های اقتصادی	منابع نظری
جمع‌گرایی رادیکال	مالکیت حکومتی و عمومی	برنامه‌ریزی دستوری مرکزی	حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و اجتماعی	حکومت مطلقه	اول برابری و بهد امنیت	سرمشق وابستگی و نومارکسیسم
فردگرایی طرفدار بازار آزاد	مالکیت خصوصی	سازوکار بازار	حقوق مدنی، حقوق سیاسی	حکومت حداقل	کارایی	علم اقتصاد متعارف و مکتب اتریشی
مردم‌سالاری اجتماعی	مالکیت مختلط	سازوکار مختلط	حقوق مدنی، حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی و اجتماعی	حکومت مقید	به ترتیب اولویت: برابری، امنیت و کارایی	علم اقتصاد متعارف در پدیده‌های جاری، علوم مکمل در پدیده‌های ساختاری و تاریخی
محافظه‌کاری سنت‌گرا	مالکیت مختلط	سنت	حقوق مدنی	حکومت حداقل	امنیت و کارایی	دیدگاه‌های شبه علمی و ماقبل مدرن
تمامت‌خواهی راست‌گرا	مالکیت مختلط	برنامه‌ریزی دستوری مرکزی	حکومت برتر از حقوق (نگاه اندام‌وار به حکومت)	حکومت مطلقه	امنیت	التقاطی